



مجموعه مقالات

چهارمین کنگره
بین المللی

علوم انسانی اسلامی

کمیسیون تخصصی فلسفه و
روش شناسی علوم انسانی اسلامی

[۲]

فهرست مطالب

کمیسیون تخصصی
فلسفه و روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی

۹

بررسی و تحلیل نظریه فلسفه‌های مضاف به مثابه رویکردی روش‌شناختی در تحول علوم انسانی
محمد رضا خاکی قراملکی

۳۵

تولید مفاهیم پایه: گامی اساسی برای تأسیس روان‌شناسی اسلامی
سید محمد رضا تقوی

۵۹

نقد هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی با تکیه بر مبانی نوسدراییان
علی جعفری، حسن عبدی

۸۱

بررسی خصوصیات متمایزکننده علم اسلامی از علم غربی و تأثیر آن بر ساختار نظریات علمی
حسن شیخ‌العراقین‌زاده، سید مهدی رضوی

۱۰۷

نظریه شبکه مسائل؛ گام اول مدل تحول در علوم انسانی از منظر روش‌شناسی
ایمان کاظمی مقدم

۱۳۱

بررسی رویکردهای پنج‌گانه در مواجهه با علم
رضا غلامی

بررسی و تحلیل نظریه فلسفه‌های مضاف به مثابه رویکردی روش‌شناختی در تحول علوم انسانی

محمدرضا خاکی قراملکی

عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی، ایران، قم

mrkhkai54@gmail.com

چکیده

رویکرد فلسفه‌های مضاف، به دنبال تولید علوم انسانی و اجتماعی، و با دغدغه عینیت بخشیدن به جریان فلسفه در عالم خارج، ضمن ارائه نگاه انتقادی و آسیب‌شناختی به فلسفه اسلامی موجود، درصدد عبور فلسفه از وضعیت اطلاق و انتزاعی است؛ به گونه‌ای که در نظریه‌های علمی امتداد یابد. این نگاه تلاش کرده مبانی فلسفی جدید کاربردی را در اندازد و حکمتی نوین تأسیس کند که هم اسلامی باشد، و هم انسان‌انضمامی موضوع قرار دهد. در واقع این حکمت جدید، معلول رویکرد فلسفه‌های مضاف بوده، متأثر از انگاره فلسفه اسلامی است. طبق این ادعا، تولید علوم انسانی اجتماعی باید مبتنی بر یک عقلانیت پایه دینی، یعنی فلسفه جامع اسلامی که جنبه کاربردی دارد، پدید آید. صبغه اسلامی علوم نیز ناشی از اسلامیت فلسفه است. البته فلسفه مضاف در این نگاه، مشترک لفظی است که شامل فلسفه‌های مضاف به واقعیت و فلسفه‌های مضاف به علوم است. با نگاه انتقادی به این نظریه، می‌توان گفت این رویکرد نتوانسته ارتباط روشمند بین فلسفه مضاف و فلسفه عام اسلامی برقرار کند و حکمت نوین نیز به لحاظ مبنایی

* این مقاله با هماهنگی دبیرخانه دائمی کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی در فصلنامه شماره پنجم تحقیقات بنیادین علوم انسانی منتشر شده است.

وروشی، ظرفیت کاربردی کردن فلسفه موجود را ندارد. اساساً فلسفه ادعایی، ذاتاً قابلیت امتداد اجتماعی و نقش‌آفرینی در نظریه‌پردازی را ندارد. این نظریه به لحاظ ساختاری فاقد انسجام است و از انضمام سازه‌های ناهمگون به یکدیگر تشکیل شده است.

کلیدواژگان: فلسفه مضاف، حکمت نوین اسلامی، فلسفه فلسفه اسلامی، عقلانیت، روش‌شناسی علوم، انسان انضمامی.

۱. مقدمه

۱-۱. اشاره‌ای به برخی قرائت‌ها در فلسفه‌های مضاف

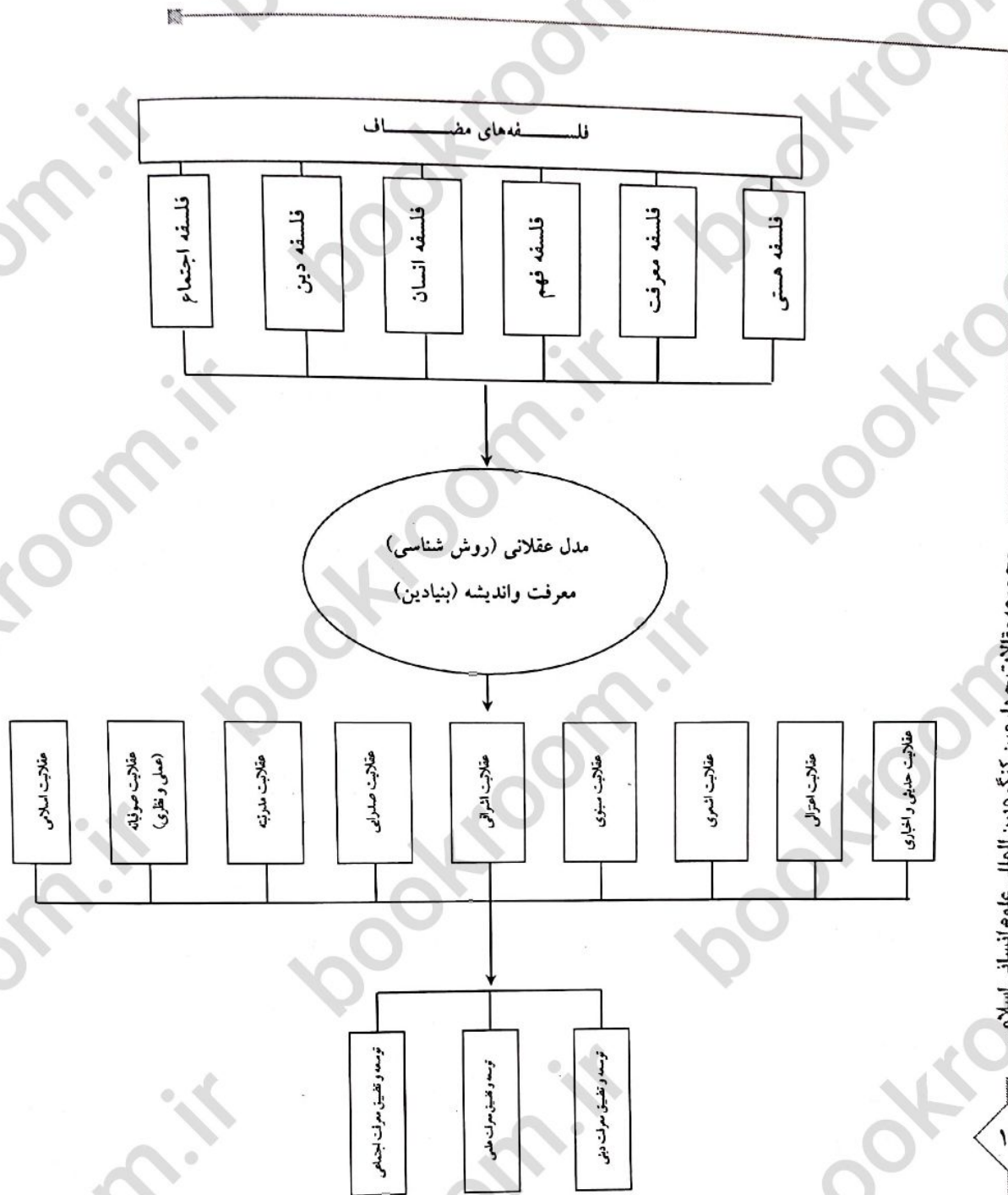
پیش از پرداختن به تبیین تفصیلی نظریه فلسفه مضاف و الگوی حکمی و اجتهادی مورد نقد، لازم است به نظریه برخی محققان و متفکران درباره فلسفه‌های مضاف اشاره‌ای کنیم. در حقیقت در رویکرد برخی، بر نقش فلسفه‌های مضاف در تولید نظریه و علوم اسلامی به عنوان حلقه اتصال و جریان فلسفه مطلق در علوم تأکید می‌شود و چنان‌که آیت‌الله مصباح در این راستا تأکید دارد، فلسفه‌های مضاف به عنوان رئوس ثمانیه، متفرع بر فلسفه مطلق و ریشه همه فلسفه‌های مضاف به شمار می‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۵ و ۳۰). آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقد است که موضوع فلسفه مطلق برخلاف فلسفه‌های مضاف، مطلق‌الوجود است و درباره کل جهان هستی بحث می‌کند؛ اما فلسفه‌های مضاف به دلیل خاص بودن مضاف‌الیه‌شان، خاص‌اند. در حقیقت فلسفه‌های مضاف به دلیل ارتباط و وثیقشان با فلسفه مطلق، اصول موضوعه و پیش‌فرض‌های خود را از فلسفه مطلق می‌گیرند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۷ و ۱۷۰)؛ اما برخی محققان معاصر برخلاف دو نگاه پیشین، فلسفه‌های مضاف را دانشی مستقل تصور می‌کنند که مضاف‌الیه خود را با نگاه درجه دو و تحلیل عقلانی مورد تفسیر قرار می‌دهند که تفاوت اساسی با رئوس ثمانیه دارد. (صادقی رشاد، ۱۳۸۵، ص ۵ و ۳۰). برخی نیز اساساً تأکید دارند که فلسفه مضاف سلسله بحث‌های نظری و تحلیلی درباره پدیده‌ای است که این فلسفه به آن افزوده شده و مضاف‌الیه آن نیز لزوماً علم نیست و می‌تواند از سنخ غیرعلم باشد؛ مانند فلسفه زبان که مضاف‌الیه آن از سنخ علم نیست. به یک معنا در این نگاه فلسفه مضاف در حکم مبانی علم به شمار می‌آید. در نتیجه فلسفه مضاف لزوماً مبتنی بر فلسفه مطلق نیست (لاریجانی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰ و ۱۷۴). همین تفاوت نظریه‌ها سبب شده که برخی محققان، تقریری جدید از فلسفه مضاف ارائه کنند که بتواند

بر این اختلافات چیره شود و در نتیجه با طرح «نظریه دیده‌بانی» و تأسیس حکمت خودی، الکوی حکمی و اجتهادی را به مثابه یک روش و منطق در جهت تولید علم دینی به کار گیرند.

۱-۲. بیان اجمالی از قرائت فلسفه‌های مضاف مورد نقد

در این قرائت، فلسفه مضاف نگاهی درجه دوم، فرانگر و عقلانی است که مضاف‌الیه خود را اعم از اینکه علوم یا امور واقع باشد، کانون تحلیل قرار می‌دهد و می‌تواند این مضاف‌الیه را آسیب‌شناسی کند. به همین روی نگاهش صرفاً تماشاگرانه و بیرونی نیست، بلکه می‌تواند مضاف‌الیه خود را به نحو درونی مورد تحلیل قرار دهد. فلسفه‌های مضاف برخلاف برخی قرائت‌ها، هم‌پسینی‌اند و هم‌پیشینی، و نیز نسبت به مضاف‌الیه خود هم نگاه توصیفی و تاریخی دارند و هم می‌توانند با متعلق خود به نحو توصیه‌ای و دستوری مواجهه داشته باشند. بر همین اساس فلسفه‌های مضاف دیگر به رئوس ثمانیه معنا نمی‌شود، بلکه دانش جدیدی است که به نحو مشترک لفظی بر آن اطلاق فلسفه می‌شود و لزوماً متوقف بر فلسفه اولی نیست. براین اساس فلسفه‌های مضاف به علوم و حقایق که از این منظر کارکرد روشی دارند، دانش روش‌شناختی برای تغییر در علوم به شمار می‌آیند. درحقیقت فلسفه مضاف منطقاً می‌باید مبتنی بر یک فلسفه پایه، مجرای برای حضور و تسری مبانی فلسفی پایه در علوم و نظریه‌های علمی گردد. این نظریه با دغدغه و نگاه آسیب‌شناسانه به فلسفه موجود، با نگاه درجه دوم و معرفت‌شناسانه به مضاف‌الیه خود (فلسفه اسلامی) رویکرد دیده‌بانی یعنی نگاه درجه دوم به علوم و امور را با نگاه تاریخی و منطقی ابداع می‌کند که حاصل آن کشف و تأسیس شش‌گوی عقلانی و روشی در نظام‌های فلسفی موجود است. بر همین اساس انواع عقلانیت موجود در جهان اسلام به لحاظ تاریخی عبارت‌اند از: «عقلانیت حدیثی و اخباری»، «عقلانیت اعتزالی»، «عقلانیت اشعری»، «عقلانیت اشراقی»، «عقلانیت سینیوی و مشائی»، «عقلانیت صوفیانه» و «عقلانیت صدرایی»، که این الگوهای عقلانیت در طول تاریخ اندیشه فلسفی، کارکردهای مختلفی داشته‌اند (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۲۴ و ۲۵) (نمودار ۱).

در این قرائت، فلسفه فلسفه اسلامی، یکی از فلسفه‌های مضاف تأسیسی است که امکان آسیب‌شناسی فلسفه اسلامی و رفع آسیب‌های آن را با رویکرد تاریخی و منطقی فراهم می‌کند و برون‌داد این مدل از فلسفه مضاف، تأسیس «حکمت نوین خودی» است که «انسان» در نقطه کانونی این حکمت و موضوع آن قرار گرفته است و هدفش تحقق کارآمدی عملی فلسفه و تحول در علوم انسانی و درنهایت تمدن‌سازی است. انسانی که در این حکمت منظور شده، وجود



انضمامی انسان است که هر کس می‌تواند آن را با وجدان خود بیابد و این بدیهی‌ترین نقطه آغاز این فلسفه است که به اثبات و برهان نیاز ندارد. نکته درخور توجه اینکه فلسفه تأسیسی نیز خود فلسفه‌ای مضاف به حقایق است که فلسفه‌های مضاف به علوم را دربرنمی‌گیرد؛ با محوریت انسان انضمامی، احکام و عوارض خاصی بر آن بار می‌شود و بر اساس آن، فلسفه‌های مضاف مرتبط شکل و نظام می‌گیرند. به موازات این احکام انضمامی، یک دسته احکام و عوارض انتزاعی نیز برای انسان وجود دارد که تبعاً مستلزم تعریف فلسفه مضاف‌های انتزاعی خاصی هستند. حاصل

اینکه فلسفه‌های مضاف شش‌گانه که استاد خسروپناه مدعی کشف و تأسیس آن است، درحقیقت روش‌ها و الگوهایی هستند که در انواع و اقسام و مصادیق محقق فلسفه‌های مضاف وجود دارند؛ هرچند از نگاه نظریه‌پرداز دو مدل از فلسفه مضاف با رویکرد تاریخی و منطقی را خودش تأسیس کرده و مسبق به سابقه نبوده است. موارد زیر تبیین اجمالی بحث فوق است:

تأسیس فلسفه جامع‌نگر اسلامی (حکمت خودی)



فلسفه‌های مضاف



نظریه‌پردازی در حوزه علوم اسلامی، طبیعی، انسانی و کاربردی



تمدن نوین‌پاد اسلامی

۲. طرح تفصیلی نظریه، فلسفه مضاف به مثابه رویکردی روش‌شناختی

درحقیقت این نظریه با توجه به خلأها و ضرورت‌هایی همچون عدم هماهنگی و کارآمدی فلسفه و علوم اسلامی با نیازهای عصر و زمان خود، و نیز سکولاریستی و غربی بودن مبانی فلسفی علوم انسانی که امروزه در فضای علمی دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، نمی‌تواند تحول مورد انتظار از علوم انسانی اسلامی را محقق کند. از این روی برای رهایی از مدل عقلانیت مدرنیته غربی به دلیل غیردینی بودن آن و برون‌رفت از مدل عقلانیت و روش دست‌گام فلسفی موجود، به دلیل عدم کارآمدی آن، باید به فکر چاره افتاد و علوم انسانی و فلسفی اسلامی خود را تولید کرد (خسروپناه، ۱۳۸۳، ص ۸۵ و ۱۰۴؛ همو، ۱۳۸۹، ص ۴۵۲ و ۴۵۳).

۲-۱. چیستی فلسفه‌های مضاف

در این نگاه مفهوم و معنای فلسفه مضاف، متفاوت با «رنوس ثمانیه» است و نباید آن دو را مترادف دانست. می‌توان نسبتشان را «عام و خاص من وجه» دانست. با توجه به تفاوتی که در این نظریه میان اقسام فلسفه مضاف وجود دارد و تقریرهایی که از آن ارائه شده، فلسفه‌های مضاف یک نگاه پسینی و درجه دوم و فرانگرانه و تحلیلی و عقلی و آسیب‌شناسانه نسبت به مضاف‌الیه خود یعنی

علوم و واقعیت‌ها دارند. بر همین اساس فلسفه مضاف به واقعیت را می‌توان فلسفه مضاف درجه یک و فلسفه مضاف به علوم را فلسفه مضاف درجه دوم نام نهاد؛ که اولی متعلقش «جهان اول»، یعنی «واقعیت عام» است و دومی به «جهان دوم» یعنی «جهان ذهن» تعلق دارد. به این ترتیب فلسفه مضاف یک مشترک لفظی است و نمی‌توان آن را به صرف داشتن عنوان فلسفه، از فروع فلسفه عام و مطلق انگاشت. وی برخلاف برخی محققان معاصر، بر این باور است که فلسفه مضاف صرف نگاه تماشاگرانه و برون‌نگرانه نیست، بلکه به دلیل فرض فلسفه مضاف به امور و حقایق و معنادار بودن آن، نگاه درون‌نگرانه نیز معنا می‌یابد و همچنین نباید نقش فلسفه مضاف را صرفاً نقش توصیفی و داوری نسبت به متعلق خود دانست؛ بلکه فلسفه‌های مضاف در نقش فتوایی و دستوری نیز ظاهر می‌شوند (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۴۰ و ۴۱).

۱-۱-۲. گونه‌های فلسفه‌های مضاف مطلوب

این نظریه پرداز در ادامه به روش و چگونگی دستیابی به انواع و گونه‌های فلسفه مضاف مورد نظر اشاره می‌کند و مدعی است که با مطالعات کتابخانه‌ای، انواع فلسفه‌های مضاف در غرب را به دست آورده است و البته اضافه می‌کند که این موارد، به این ترتیب و نظم که به تفصیل بیان شده، در متون غربی نیامده است. در این بررسی، کل فلسفه‌های مضاف در غرب به چهار دسته کلی تقسیم می‌شوند (خسروپناه، ۱۳۸۷، ص ۱۴، ۲۱). خود تقسیم فوق مجدداً به دو «رویکرد تاریخی» و «رویکرد منطقی» تقسیم می‌شود؛ یعنی فلسفه‌های مضاف به واقعیت و علوم، یا تاریخی هستند و یا منطقی. به عبارتی انواع مدل‌های کشف‌شده از فلسفه‌های مضاف، چهار قسم می‌شوند. در عین حال این نظریه پرداز مدعی است که برای بسط و توسعه انواع مدل‌های فلسفه‌های مضاف با نگاه ترکیبی، دو گونه و مدل دیگر نیز تأسیس کرده است که از آنها به نظریه «دیده‌بانی» تعبیر می‌کند؛ به این ترتیب که می‌توان مضاف‌الیه فلسفه‌های مضاف به علوم و واقعیت را، هم با «رویکرد تاریخی» و هم با «رویکرد منطقی» توأمان دنبال کرد (خسروپناه، ۱۳۸۹، ص ۷۷، ۷۸، ۸۲ و ۸۳). نتیجه به‌کارگیری مدل تأسیسی فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی و منطقی نسبت به دانش فلسفی موجود، تأسیس یک فلسفه مضاف، یعنی «فلسفه فلسفه اسلامی» است که در درک کلان و احاطه علمی به تاریخ پیدایی و تطور فلسفه و آسیب‌شناسی و بایستگی‌های تحقیق و نوآوری در فلسفه اسلامی و آموزش و ترویج آن در جهان، بسیار مؤثر است. در واقع نظریه «دیده‌بانی»، گونه‌ای از فلسفه مضاف به علوم با رویکرد تاریخی-منطقی است که تحول فرامسئله‌ای را در علوم ممکن

می‌سازد و علوم و دانش‌ها را از رکود و سکون درمی‌آورد (همان، ۱۳۸۹، ص ۸۲ و ۸۳).

۲-۱-۲. تفاوت فلسفه‌های مضاف به علوم و فلسفه‌های مضاف به واقعیت

این نظریه به تفاوت و تمایز اساسی میان «فلسفه مضاف به واقعیت» و «فلسفه مضاف به علوم» قائل است. البته چنین تفاوت‌هایی به معانی فلسفه و روش‌ها و رویکردهای این دو دسته از دانش‌ها بازمی‌گردد. این تفاوت‌ها بدین قرارند:

الف) روش تحقیق فلسفه‌های مضاف به واقعیت، استدلالی و انتقادی است، اما روش فلسفه مضاف به علوم، توصیفی و تعلیلی است؛

ب) فلسفه‌های مضاف به واقعیت بر بداهت‌های عقلانی مبتنی‌اند؛ اما فلسفه‌های مضاف به علوم در مقام گردآوری از نگرش تاریخی - گزارشی برخوردارند و در مقام داوری، از نگرش تاریخی - عقلانی؛

ج) فلسفه‌های مضاف، نگاه درون‌نگرانه به واقعیت دارند و فلسفه‌های مضاف به علوم، دارای نگاه برون‌نگرانه‌اند (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۴۴ و ۴۵).

۲-۲. چگونگی تحول در علوم انسانی در روش‌شناسی فلسفه‌های مضاف

۲-۲-۱. راهبرد فرامسئله‌ای در تحول علوم و تأسیس فلسفه‌های مضاف

با روشن شدن چیستی فلسفه‌های مضاف و گونه‌ها و تفاوت‌های آن، اینک باید دید که این نگاه برای رفع آسیب‌ها و خلا‌ها که در آغاز بدانها اشاره شد و نیز برای تحقق بایسته‌ها، چه راهبرد نظری و عملی روشنی را پیشنهاد می‌کند. آیا در رفع این آسیب‌ها و خلا‌ها صرفاً به حل و گره‌گشایی «موردی و مسئله‌ای» روی می‌آورد یا «راهبرد فرامسئله‌ای» و «روش‌شناختی» و «فلسفی» را طرح می‌کند؟ اجمالاً این نظریه به دنبال حل مسئله‌ای و موردی رفع آسیب‌ها و خلا‌ها نیست، بلکه در تلاش است تا با رویکرد نگاه درجه دومی و معرفت‌شناختی و نگاه فرامسئله‌ای، در قدم اول به «روش‌شناسی تحول در علوم انسانی» بیندیشد و در حقیقت با تأسیس فلسفه مضاف، به مثابه روش علوم، در پی دست یافتن به فلسفه‌ای است که بتواند انتظارات و نیازهای گفته‌شده را محقق کند، که از آن به «حکمت نوین خودی» یاد می‌شود. البته به دلیل اینکه در این علم، انسان موضوع قرار گرفته، می‌توان از آن به «حکمت انسانی» یاد کرد. لذا در این رویکرد، تحول در علوم امری فرامسئله‌ای (ساختاری، تعریفی، روشی و پارادایمی) است و با تأسیس فلسفه‌های مضاف به علوم